

محمد زمانی از خاطره پیدا شدن تلفن همراهش در یکی از محلات حاشیه شهر می گوید

حل شدن مشکل «یار مهربان»



صندوق
خاطرات

سمیرامنشادی آن روز پاییزی، هوا گرفته بود و باد، غبار کوچکی های حاشیه ای شهر را به هوا می برد. محمد زمانی با دو پسر و همسرش در حال رساندن بسته معیشتی به خانه زنی نیازمند بودند که آن اتفاق افتاد.

او به جز دلهره ای که آن روز بر سرگم شدن تلفن همراهش تجربه کرد، صدای آن مادر نیازمند را هنوز به خوبی در خاطر دارد که از ته دل گفته بود: «خدا خیرت بدهد پسر،» و به اعتقاد محمد آقام زمانی، همان دعاگره گشا شد.

● پیش قدم برای کمک به هم نوع

محمد، کمک به هم نوع را دوست دارد و همیشه به دنبال راهی است که بتواند به آن ها کمک کند. هر زمان که یکی از اطرافیان برای نیازمندی کمک جمع می کرد، او پیش قدم می شد تا گوشه ای از کار را بگیرد. اما همواره به دنبال راهی بود که خودش به طور مستقیم با این افراد ارتباط داشته باشد و به آن ها کمک کند.

او می گوید: وضعیت مالی چندان مناسبی ندارم که بتوانم مانند خیران بزرگ شهرمان در مانگاه یا مسجد بسازم یا در سایر امور خیر شرکت کنم، اما دل می خواست که به دیگران کمک کنم. تا اینکه سال ۱۴۰۲ با خیریه «محبان الرضا»^(۱) آشنا شدم. عضو شدن در این خیریه به عنوان «یار مهربان»، در پیچه ای دیگر از خدمت به خلق را به روی محمد آقا گشود. از طریق خیریه، افرادی به او معرفی می شدند. او به عنوان یار مهربان به خانه آن ها می رفت تا نیازهایشان را از نزدیک ببیند و با وضعیتشان آشنا شود و در مرحله

بعدی، کمک ها را به دستشان برساند. گاهی هم نیازمندان با او تماس می گرفتند و اعلام می کردند که چه نیاز دارند. یک بار مادری که فرزند معلول داشت، به او زنگ زد و گفت که لقمه ای نان برای خوردن ندارند و نیاز شدیدی به مواد اولیه خوراکی دارد. او که گاهی در این سرزدن ها همسر و فرزندانش را نیز همراه خود می برد، این بار هم به همراه دو پسر و همسرش راهی خانه آن زن شد.

● خیر برسان تا خیر ببینی

او درباره ادامه ماجرا این طور می گوید: خانه آن زن در حاشیه شهر قرار داشت. به اتفاق خانواده به خانه فرد مورد نظر رفتیم تا بسته معیشتی را که تهیه کرده بودیم، تحویل بدهیم. آنجا که بودیم، حوصله پسرهایم سر رفته بود. موبایلم را گرفتند تا بازی کنند. سر



آن ها به بازی با تلفن همراه گرم شد و من و همسر هم با آن زن مشغول صحبت بودیم.

صاحبخانه تادم در، بدرقه شان کرده و کلی برای آن زن و شوهر دعا می کند. آن ها به سمت منزلشان برمی گردند. بعد از حدود نیم ساعت، هنگامی که محمد آقامی خواهد تلفن بزند، یاد موبایلش می افتد و سراغش را از پسرش می گیرد. اما تلفنی در کار نیست. آن ها مطمئن می شوند که موبایل را گم کرده اند. با زن نیازمند تماس می گیرند. او خانه را می گردد و به آن ها خبر می دهد که موبایلشان در خانه آن ها جا مانده است. محمد آقا هر چه با تلفن همراه همسرش به موبایلش زنگ می زده، کسی جواب نمی داده است.

محمد آقا تعریف می کند: محله زندگی آن زن امنیت نداشت. یاد آمد چند پسر جوان که ظاهرشان معتاد و خلافکار بود. رویه روی خانه آن زن نشسته بودند. با خودم گفتم موبایل را به طور حتم یکی از آن ها پیدا کرده است و برگشتنم فایده ای ندارد. در همین افکار بودم که دوباره همان خانم تماس گرفت و با خوشحالی گفت موبایل را در زمین خاکی رویه روی خانه شان پیدا کرده است. بنده خدا اطراف خانه را برای پیدا کردن تلفن همراهم گشته بود.

زمانی ادامه می دهد: هنگامی که موبایلم را از زن گرفتم، گفت کار خداست که تلفن همراهتان گیر معتاد های محله ما نیفتاده است. آن ها همیشه در کوچه های چرخند. اینجا حتی یک میخ، ثانیه ای روی زمین نمی ماند. تعجب می کنم که موبایل گران قیمت شما نیم ساعت جلو چشمشان بوده است و آن را ندیده اند.

محمد آقا پیدا شدن موبایلش را از دعای خیر آن زن می داند.

نوجوان محله امام خمینی (ره) در جمع خانواده اش در مسیر قرآن قرار گرفت

حفظ قرآن از سر علاقه نه تکلیف



امید محله

● در روز چقدر تمرین می کنی؟

حداقل یک ساعت، اما گاهی اگر وقت بیشتری داشته باشم، چندان هم اضافه می خوانم. برای من حفظ قرآن مثل یک تکلیف نیست، بلکه از سر علاقه است و به من احساس آرامش می دهد.

● تاکنون کدام جزء ها را حفظ کرده ای؟

در مدت یک سال، جزء ۳ و جزء یک و تقریباً ۲ را حفظ کرده ام. هر جزء را که حفظ می کنم، حس موفقیت و انگیزه بیشتری برای ادامه مسیر به من می دهد.

● از حضورت در مسابقه بگو.

سال گذشته در مسابقات حفظ «یک جزء» ارتش شمال شرق شرکت کردم. با اینکه کمی استرس داشتم، وقتی شروع به خواندن کردم، همه چیز خیلی خوب پیش رفت و توانستم بدون هیچ اضطرابی، آیاتی را که پرسیده شد، از حفظ بخوانم و مقام اول را کسب کنم.

● فعالیت های ورزشی یا هنری هم داری؟

بله. در کلاس فوتبال و زبان انگلیسی شرکت می کنم. فوتبال برایم بیشتر جنبه تفریحی دارد. همچنین علاقه زیادی به دوچرخه سواری دارم و بیشتر اوقات فراغتم را با دوستانم یا حتی به تنهایی دوچرخه سواری می کنم.

● برای آینده چه برنامه ای داری؟

می خواهم به یاری خدا حافظ کل قرآن شوم و در این مسیر دوستانم را هم تشویق کنم تا به تلاوت و حفظ قرآن روی بیاورند.

● چه چیزی باعث شد حفظ را ادامه دهی؟

کلاس های حفظ قرآن مسجد خشک و رسمی نبود. استاد بعد از کلاس با مسابقه فوتبال یا بازی های گروهی، ما را تشویق می کرد که حضور فعال داشته باشیم. همین روش باعث شد که حفظ قرآن برایم لذت بخش باشد.

● چگونه تمرین می کنی که آیات را فراموش نکنی؟

اول صدای استاد منشاوی را گوش می کنم، سپس هر صفحه را حداقل پانزده بار تکرار می کنم تا کاملاً حفظ شوم. بعد از آن از خانواده می خواهم گوش کنند و ببینند درست حفظ کرده ام یا نه. این کار باعث می شود مطمئن شوم که نکته ای را فراموش نکرده ام.



● از کی حفظ قرآن را شروع کردی؟

از حدود یک سال پیش. البته قبل از آن در کلاس قرآن، روان خوانی یاد گرفته بودم. آن زمان تازه بالذت خواندن قرآن آشنا شده بودم.

● چه شد که به سمت حفظ رفتی؟

از بچگی سوره های کوچک را حفظ کرده بودم اما وقتی صدای استاد منشاوی را در خانه، موقع تمرین مادر خواهرم می شنیدم، دلم می خواست من هم بتوانم مانند آن ها حافظ قرآن شوم. این حس و تشویق های خانواده ام کمک کرد که به حفظ روی بیاورم.

● در کلاس خاصی شرکت می کنی؟

از حدود یک سال پیش در کلاس های حفظ قرآن مسجد علی بن ابی طالب^(ع) شرکت می کنم. استادمان آقای ابراهیمی با مهربانی و دلسوزی، ما را راهنمایی می کند و تمرین ها و روش هایش باعث می شود هر جلسه کلاس به نوعی جذاب باشد.

